

گزارشی شتابزده دربارهٔ سینمای پاکستان

■ سید مرتضی آوینی

اسلام آباد. بعد از ساعتها انتظار در يك هوای بسیار گرم و شرعی.

هنوز جز فرودگاه جایی را ندیده‌ام... اما بالاخره حتی از همین فرودگاه و هنوز بسم‌الله نگفته می‌توان دریافت که پاکستان آنسان که والیان حکومت خواسته‌اند، چیست و به کجا می‌رود: «اینجا هم حتی بیشتر از دیگران، همان قریب بزرگ را خورده‌اند و پنداشته‌اند که اسلام را می‌توان با دموکراسی جمع آورد.» «ذوالفقار علی بوتو» گفته بود: «اسلام دین ماست، سوسیالیزم اقتصاد ماست، دموکراسی سیاست ماست و سرچشمهٔ قدرت مردم هستند.» و دیگران ممکن است بر سر سوسیالیزم یا او حرف داشته باشند، اما دموکراسی بّتی است که همه می‌برستند، خواه هندو و خواه مسلمان. مردم پاکستان اولین و آخرین کاباره‌ای را که آقای بوتو با نام دموکراسی در کراچی گشوده بود بستند، اما این جنّ لامذهب مکر فقط در همین يك صورت ظاهر می‌شود؟

هنگام حرکت رسید. صدای يك زن مهماندار از بلندگوهای داخل هواپیما پخش شد: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. سبحان الذی سخرلنا هذا و ما کناله مقرنین.» قسمتی از آیهٔ سیزدهم از سورهٔ «زخرف». باز هم دم خروس اشعریها از زیر این قسم معلوم بود. یا اینها هواپیما را بدل از اسب و الاغ گرفته‌اند و یا نه، می‌خواهند ما را شیرفرهم کنند که حقیقت

نمی‌دانم لفظ «سینمای پاکستان» درست است یا نه، چرا که اگر مقصود از سینما، سینما به مثابهٔ «تجارت فیلم سینمایی» باشد، شاید بتوان پاکستان را صاحب سینما دانست و اگر نه، پاکستان سینما ندارد.

این مقاله قسمتی است از گزارش سفر پنجاه روزهٔ ما به پاکستان که نه به قصد پژوهش در باب سینمای پاکستان بلکه برای تهیهٔ مجموعه‌ای از فیلمهای مستند تلویزیونی انجام شده بود. اگرچه فرصت ما در مقایسه با وظیفهٔ سنگینی که برعهده داشتیم بسیار کم بود اما این علت نمی‌توانست مجوز بی‌اعتنایی ما به سینمای پاکستان باشد. این گزارش اگرچه شتابزده است، اما غیرواقعی نیست. ما سعی کردیم چه نقصان و شتابزدگی کار خویش را با استفاده از تحقیقات کامل و موشکافانه‌ای که توسط برخی از دوستان در پاکستان انجام شده است جبران کنیم. گذشته از آنکه موضوع کار ما در پاکستان به‌طور طبیعی ارتباطی غیرمستقیم با همین مطلب یافته و نتایج گستردهٔ مصاحبت پنجاه روزهٔ ما با بسیاری از پاکستانیها نیز به کار تهیهٔ این گزارش آمده است.

● یکشنبه شب، سوم تیر

ماه ۱۳۶۹

بروازی از تهران تا کراچی و حالا پروازی دیگر، ساعت سه بعد از نیمه شب، از کراچی به

اسلام هم همین است که آن موطلابیهای ازرق چشم بدان دست یافته‌اند.

باز هم آموزش تشریفاتی ماسک اکسیژن و راههای فرار اضطراری و بعد هم بالای ابرها به امان خدا. کنار من يك مرد پاکستانی میانسال که تنها سفر می‌کرد نشسته بود که نه انگلیسی می‌دانست و نه فارسی و من هم اردو نمی‌دانستم. آدم بی‌آزاری بود و يك ساعت و نیم همهٔ راه را در سکوت و سکون برگزار کرد و وقت صبحانه هم با ناشیگری شیر و چای را روی خودش ریخت. غیر از شیر و چای هم که یکی از موارث انگلیسی‌ها در پاکستان و هندوستان است چیزی نخورد: به مذاقش خوش نمی‌آمد.

روزنامه‌هایی به زبان سندی و اردو برداشته بودیم تا ما را از غربت خارج کنند. تنها عکسها حرف بسیاری برای گفتن داشتند چه برسد به اینکه بسیاری از کلمات زبانهای سندی و اردو فارسی است. با مفهومی متغایر اما غالباً نزدیک به آنچه ما می‌گوییم. رسم الخطشان هم که فارسی است. مثلاً در روزنامهٔ سندی زبان «آفتاب»، بالای عنوان روزنامه نوشته است: «عوام جو آواز، که حدس زدیم یعنی «صدای مردم»: عوام یعنی مردم و آواز یعنی صدا. «روزانه» که همان روزانهٔ خودمان است: «ریجسترد نمبر ایس. آر. ۵۹»، که تماماً انگلیسی است: (۱) التقاط عجیبی از فارسی و انگلیسی و عربی و لاید مخلوط با کمی ترکی و روسی. روزنامهٔ «آفتاب»، صفحهٔ ۴ و ۵ را به



زن در حال رقص و همان مردك سبيل كلفت خشن خيبت با اسلحه‌ای شبیه به كلاشينكف در دست. - «اينترنیشنل كورپل» كه يعنی كماندوهای بين‌المللی. نام اين فيلم قبلأ به گوشم خورده بود و داستانش را در حد همین يك جمله می‌دانستم كه «سه يا چهار نفر از پليسها و يا كماندوهای پاكستانی بعد از شنیدن فتوای امام خميني (ره) دربارهٔ سلمان رشدي تصميم می‌گیرند كه او را به قتل برسانند و بالاخره موفق می‌شوند». همراه با جاشنی اصلی و هميشگی فيلمهای پاكستانی، يعنی رقص و آواز و حادثه و خشونت. تردیدی ندارم كه اگر يك روز ادارهٔ سانسور پاكستان تصميم بگيرد كه سينمای پاكستان را از اين ابتذال پاك كند برسر آن همان خواهد آمد بر سر سينمای ما آمده است: ورشكستگی اقتصادی.

... و چند فيلم خارجی:
- انجل ۲ (ANGLES 2) فرشتگان (۲). سه زن و يك مرد، هرچهار با اسلحه. و گویا داستان دربارهٔ سه زن كاراته‌باز است كه با مجرمين و جنایتكاران مبارزه می‌كنند.

- استیل جیستس كه يعنی (STEEL JUSTICE) يك فيلم انگلیسی كه همراه با يك فيلم اردو زبان به نام نیاراسته در سینما «پرنس» به نمایش درمی‌آید. زیر اسم «پرنس» نوشته است «ایرکند یاشند» و مقصود آن است كه سینما پرنس دارای دستگاه تهويه است. در کنار اسم همهٔ سینماها اين لفظ را نوشته‌اند و می‌توان حدس زد كه در اين گرمای عجیب كه آتش از آسمان می‌بارد چه ضرورتی آنها را به سوی اين تبلیغ كشاند است.

- فنی فیمیلی كه يعنی FUNNY FAMILY. دو زن زیبای كاراته‌باز كه با جنایتكاران مبارزه می‌كنند.
- ایول فورس ۲ كه يعنی EVIL FORCE 2 «دهشتناك نمايش جاری هی». يك فيلم وحشتناك در سینما «بمبئی».

- زاد یل كه در توصیف آن نوشته است: «آرنولد شوارزنیگر كا ايك اور ناقابل فراموش شاهكار ايكشن سپنس اور ایدونچرز پرمنی». «ناقابل فراموش» يعنی فراموش نشدنی. «ايكشن» كه همان ACTION است و «ايدونچر» هم يعنی ADVENTURE. ظاهر زبان اردوست و باطن آن انگلیسی. و كلمات انگلیسی را نیز همان‌طور می‌نویسند كه تلفظ می‌كنند. از نوع نوشتن كلمات انگلیسی خوب معلوم است كه انگلیسی را مثل هنديها تلفظ می‌كنند. اين «آرنولد» هم گویا قهرمان تازه‌ای است از نوع «راکی» و «جکی‌جان» و «بیروس‌لی» كه در فیلمهایی زنجیرموار مثل «اولین و دومین و سومین خون» ظاهر می‌شود. يك فيلم هم از «جکی‌جان» كاراته‌باز هنگ‌كنگی روی پرده است: قسمت چهارم از مجموعه

DRUNKEN TAJI با عنوان «تایجی‌مست». و اما چهار فيلم خارجی ديگر هم روی پرده‌است كه در همهٔ آنها قهرمان اصلی زنهای اسلحه به دست و مبارز مچو هستند. اين همه

نوجوانان اختصاص داده است: «نوجوانن جو صفحو» كه يعنی «صفحة نوجوانان» و در طرف چپ، چند مصاحبه انجام شده است با چند دانشجوى دختر. معلوم شد كه در زبان سندی به «دوشیزه خانم» می‌گویند «مس» كه همان MISS است. زیر یکی از عكسها نوشته‌اند: «مس صفیه ميتلو. بی‌ايس‌سى (آنر) پارت ون كمپیوتر سائنس سندیونیورسیتی- جامشورو» كه گویا از اين میان فقط اسم آن دختر خانم «صفیه ميتلو» انگلیسی نیست و لفظ «جامشورو» كه نفهمیدیم به چه معناست باقی كلمات انگلیسی است. (۱)

صفحة آخر روزنامه اردو زبان «جنگ» از همه تماشايبی‌تر بود: عناوين و آگهی‌های مصور فیلمهایی كه اكران داشتند (توجه فرمودید: بنده هم نوشته‌ام «اكران داشتند» كه التقات عجیبی است از زبان فرنگی و فارسی: يعنی هر جا كه اين باد مرگ غرب وزید است، لاجرم زبانهای آن اقوام وبا گرفته‌اند) و فیلمهای دیگری كه قرار است به میمنت عيد قربان- و به زبان اردو عيد الاضحی- به نمایش درآیند:

- «آسمان» كه بالای آگهی‌اش نوشته است: «به شرط سنسور عيد الاضحی كاتحفه!» كه يعنی هدیه‌ای به مناسبت عيد قربان مشروط برآنكه مراحل سانسور را تا آن روز طی كند. دو مرد با اسلحه و پرتره يك زن كه لابد ستارهٔ مشهوری است.

- «كالی‌چرن» كه بالای آگهی‌اش نوشته است: «عيد الاضحی كاسپریت تحفه!» كه لابد يعنی «هدیه‌ای سوپر هیت SUPER HEAT به مناسبت عيد قربان!» خیلی زحمت كشيديم تا فهميديم كه «سپر هیت» يعنی «سوپر هیت»، داغ و دواقشه. سه زن رقاصه و دو مرد با اسلحه كه تصوير یکی از آنها در بسیاری از اين آگهی‌ها دیده می‌شود و هميشه هم در نقش انسانهایی خيبت با سبيل كلفت و صورتی خون‌آلود و لابد بسیار خشن! حدس می‌زنم كه اسمش «سلطان راهی» باشد.

- «راجه» كه بالای آگهی‌اش نوشته است: «عيد الاضحی كاشاندار تحفه!» «هدیهٔ بارزش عيد قربان». يك زن رقاصه، مردی با اسلحه و پرتره‌ای از يك زن ديگر.

- «تیزاب». «حشرانگیز نمایش جاری هی!» «نمایشی جنجال‌برانگیز كه هنوز ادامه دارد». «مس پاكستان گوری اور نازك اندام حسینه شاهده منی كی دلفریب رقص»: كه در آن سخن از دختر پاكستان و رقص دلفریب و زنان نازك‌اندام است.

- «پرستان». در سینماهای ریوالی (ریوالی) سوسائتی (SOCIETY) شیش محل. دو زن رقاصه، دو مرد با لباسهایی مسخره در حال جنگیدن با شمشیر و باز هم همان هنرپیشهٔ خيبت سبيل كلفت با صورتی خون‌آلود.

- «سلطان» در سینماهای زینت، فلمستان (فیلمستان!)، روبی، شبم، لالغاز، شالیمار، شیرین، سنگیت، (SUNGATE)، اورنگ محل. سه

خشونت و آن هم خشونت زنان، نمی‌تواند كاملاً تصادفی راه به سینما پیدا کرده باشد. یکی از اين زن‌ها «لیدی ننجا» است (LADY NINJA) كه قسمت دوم از مجموعه فیلمهایش را در كراچی و حیدرآباد نمایش می‌دهند.

حال و هوای فیلمهای تولید داخلی پاكستان آنچنان كه از تصاویر برمی‌آید همان است كه پیش از انقلاب بر پردهٔ سینماهای لالغاز و استانبول می‌یافتی: زنهایی جاهل‌پسند، کوتاه و خپله كه می‌رقصند، يك «آرتیسته» به همان خوش‌تیپی فریدین و ناصر ملك‌مطیعی و بيك‌ایمان‌وردی و سعید راد (!) و يك غول نخراشیده و نتراشیده در نقش «رئیس‌زدا»، شخصیت مقابل و معارض با آرتیست فيلم، در يك داستان عشقی عاطفی پر حادثه و «فول‌اكشن»، همراه با لودگی و مسخرگی يك دلقك استاندارد، يعنی همین فرمول مشهور: «عشق مجازی و خشونت و سكس و اكشن و حادثه و عاطفه و لودگی»، منتها با خصوصياتی اخذ شده از فرهنگ سنتی. سینماچي‌ها در سراسر دنيا مامورند به كشف كثيترين و رذيلانه‌ترين خصوصيات قومی، و در پاكستان هم. اينجا و در همهٔ كشورهای شبه قاره، میان مردمان با موسیقی سنتی‌شان و رقصهای سمبليك نسبتی است اسطوره‌ای و انكارناپذیر. پیش از اسلام كه رقص و موسیقی نه تنها صبغه‌ای مذهبی داشته كه عین مذهب بوده است و بعد از اسلام نیز اين خصوصیت قومی

توانسته است در بطن اعتقادات صوفیه و اهل تسنن درباره موسیقی راهی برای ادامه حیات خویش بیابد. و اما در این دوران غربزدگی، سمبلها فراموش گشته‌اند و اسطوره‌ها پیوند حقیقی خویش را با حیات اقوام کم کرده‌اند. نسبت میان ظاهر و باطن وارونه گشته است و آداب و رسوم و فرهنگها خستهای هستند که عرق در آن لانه کرده است و همچون نقابهایی موجه، روح شیاطنی عصر را در پس خویش پنهان داشته‌اند.

زن، بیچاره هم که شده است «دامی شیاطنی» برای کشاندن مردها به سینما. مردها تا روی به هرزگی نیاورند صید این دام نمی‌شوند، اما حتی در کشوری چون پاکستان هم که اصلاً علت جدایی‌اش از هند دینداری و مسلمانی بوده است و از همان آغاز «جمهوری اسلامی» نام گرفته، چشم‌چرانی مردان در سینماها قبحی ندارد. مفسران شرع انور را با حقیقت دین کاری نیست و همین‌قدر که تو در شناسنامه مسلمان باشی کافی است. در عربستان سعودی هم، اسلام با رقص و موسیقی و چشم‌چرانی و هرزگی و نوکری اجانب قابلیت جمع یافته است و مسلمانی زینتی است که شیاطین بدان خود را می‌آرایند. وقتی نماز و روزه و حج و زکات راهبر به حقیقت دین نباشند، مساجد، معابدی هستند برای پرستش نفس و کعبه بئی است سنگی و دین، جاهلیتی است مبدل. زن بیچاره نیز مرگی است که چه در عزا و چه در عروسی سرش را می‌برند و لای پلوی مردها می‌گذارند. در غرب هم زن، نوعی حیوان اهلی است زیبا و ملوس، زینت زندگی مردانه.

دقیقت که شدید دریافتیم که تصاویر آگهی‌ها سانسور شده است. اما روی اکران چه معلوم می‌شود که حکم در مطبوعات و سینماها دو صورت متفاوت یافته است. اینها هنوز دهها سال از «سلطان قلبها» عقبتر هستند و همان که گفت: اگر یک روز در سینما راه را بر عشق مجازی و سکس و خشونت و اکشن و لودگی ببندند، کار سینماچی‌ها آن همه کساد می‌شود که به مگس‌پرانی مشغول می‌شوند. در سراسر دنیا همین است که رونق اقتصادی سینما پیچی است که خود را بردار بست فساد چسبانده و بالا کشیده است. فیلمهای خوب کم نیست اما تولید فیلمهایی چنین در سینمای جهان یک فعالیت فرعی است، دور دست «راکی» و «آرنولد» و «جکی‌چان» است.

● پانزدهم مرداد ماه ۱۳۶۹

حالا کم‌کم معلوم می‌شود که از تاسیس آن کمپانی هند شرقی تا این حاکمیت اخیر صدساله انگلستان در شبه قاره چه گذشته است. زبان اردو مثل یک لباس ساری است که برتن یک زن انگلیسی ببوشانند: ظاهری سنتی دارد و باطنی غربی، و

نباید پنداشت که فقط زبان چنین تاثیری پذیرفته است و دیگران مبری بوده‌اند. وضع زبان همواره نشان‌دهنده عمیقترین تاثیرات و تغییراتی است که یک قوم پذیرفته است.

همان یکشنبه وقتی که از فرودگاه اسلام‌آباد می‌آمدیم به خانه فرهنگ «راولپندی»، مظاهری از همان دوگانگی و تقابل جنون‌آمیزی که هنوز هم بعد از صد سال غربزدگی مفرط در تهران دیده می‌شود، توی چشم می‌زد. سینما و ویدیوکلپ و سون‌آپ و کوکاکولا و آفترشوی و تویوتا کرولا و بنز و سوزوکی و سیکار وینستون و آتاری و سالن‌مد در کنار کاری و گاومیش و درشکه و اسب و خانه‌های دویست سیصد ساله و کوچه پس‌کوچه‌های شرقی و مناره و گنبد و پوشیه و چادرهایی خمره‌ای که «پاتان»‌ها می‌پوشند و هم جایگزین مقنعه و چادر است و هم پیراهن که از سر تا پا را یکسره می‌پوشاند و ارتباط‌زن‌ها از درون آن خمره با جهان خارج فقط توسط یک توری که به محاذات چشمها نصب شده برقرار می‌شود و دیگر مظاهر کهن کشوری مسلمان از شبه قاره هند. این شهرها همان همه با مظاهر تمدن غرب بیگانه‌اند که فطرت انسان با گناه: گویی شهر تمثل باطن انسانی است که به تازگی و در کمال بلاهت خود را به شیطان تسلیم کرده است. مثل شهر مثل آدم است بعد از نزدیک شدن به شجره منیه و هبوط، و البته خلقت انسان بی این گناه اول و هبوط به انجام نمی‌رسد، هرچند مقام سکناي آدم و فرزندان او بهشت است و این حکم که «لاتقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمین» (۱) حکمی است فطری.

از همان آغاز در جستجوی گزارشی مکفی بودیم از وضع سینما در پاکستان که توفیقی نداشتیم، تا اینجا در لاهور برخوردیم به دوست عزیزتی که مراد ما را برآورد. آنچه ما می‌خواستیم، حتی اگر همه این ایام را یکسره در طلب آن می‌بودیم، چیزی نبود که حاصل شود مگر اینچنین که پیش آمد: یعنی دوستی صادق و زیرک و مشتاق از آسمان بیفتد و گزارش سالها زندگی خود را در پاکستان در اختیار ما بگذارد. از این پس آنچه با این قلم نگارش یافته، یافته‌های اوست، جز چند جا که این میرزا بنویس به خود اجازه داده تا مشاهدات خود را نیز برآن بیفزاید: ویدیو پاکستان را تسخیر کرده و این حکم درباره فقرا نیز صادق است. در کشوری چون پاکستان که مسلمانانی به شدت متعصب دارد و در هر کوچه، مناره‌های مسجدی دست‌دعابه‌سوی آسمان گشوده‌اند، معنای این سخن که «تعداد ویدیوکلپ‌ها از مساجد بیشتر است» نمی‌تواند شگفت‌انگیز نباشد. در اطراف «راجه بازار» راولپنڈی در ماهن فقر و کثافتی به شدت تأثیر آور جایی را یافتیم به نام «بنی‌چوک» (۲)، مجتمعی شامل ۱۶۰ ویدیوکلپ. اگر می‌خواهید تصویری از اینجا که گفتیم پیدا کنید نخست تهران پنجاه سال پیش را در نظر آورید وقتی که شهر و روستا

هنوز از یکدیگر تفکیک نگشته بود، درشکه‌ها و گاو و گوساله و خانه‌های قدیمی و آدمهایی با لباسهای سنتی، و بعد آخرین مظاهر تمدن جدید را نیز برآن بیفزایید. شگفت آور است.

از «بنی‌چوک» راولپنڈی تا «جناس مارکت» اسلام‌آباد فاصله‌ای است از فقر تا غنا، اما ویدیو کلاه شامورتی دارد: در میان اینها فیلمهای هندی تقسیم می‌کند و در میان آنها فیلمهای آمریکایی... «راکی و رمبو» هم که «مهره‌مار» دارند و «مهر گیاه» خورده‌اند. در «بنی‌چوک» عکسهای «ریکها» و «میناکشی» (۳) و رمبو و راکی قهرمانان بدهیبت کشتی کج همه جا را پوشانده است و ریغ ریغ مضمون‌کننده گلوکاره‌های (۴) هندی، همراه با صدای سی تار و تمپو و گیتار برقی و جاز. مرزهای بین سنت و تجدد فرو ریخته است و با آن، مرزهای تمیز بین زنتی و زیبایی. مردهایی ساده‌لوح، فقیر و به شدت کتیف در کوچه‌های تنگ و متعفن «بنی‌چوک» می‌گردند و خود را تسلیم جاذبه‌هایی می‌کنند که حتی ظاهری زیبا هم ندارند. جاذبه مقاومت‌ناپذیر زنت‌ترین زنتیها، دو مرد بدهیبت و بدهیکل مثل دو کرگدن احمق به جان هم افتاده‌اند و سر و دست و قفسه سینه یکدیگر را خرد می‌کنند و تماشاجی‌ها لذت می‌برند: مردمی آن همه فقیر که ناچارند به دو وعده برنج با بنشن پخته در روز بسازند و آن همه متعصب که در هر کوچه مسجدی ساخته‌اند و پنج وقت نماز جماعت می‌خوانند. این نماز، ظاهری بیش ندارد اما آن رقاصه هندی با آن عشوهای ابله فریب، قلب را می‌لرزاند!

در «بنی‌چوک» کرایه هرنوار ویدیو شبی هفت تا ده روپیه است که اگر هرروپیه را شش تومان حساب کنید از شصت تومان تجاوز نمی‌کند و این تقریباً نصف قیمت یک کیلو ماست پاستوریزه است! کرایه دستگاه ویدیو با تلویزیون شبی صد روپیه و بدون تلویزیون شبی بیست و پنج روپیه.

ویدیوکلپ‌های اسلام‌آباد، فضایی کاملاً متفاوت دارند، متناسب با همان اسلام‌آباد که شهری است دیپلماتیک و اشراف‌نشین. اسلام‌آباد شهری است سی ساله که ناگهان بدون هیچ سابقه تاریخی در دامنه کوههای «مارگله» و در میان یک جنگل بسیار زیبا، سربرآورده، یک شهر کاملاً نمایشی که برخاک سست و غیرقابل اعتماد دیپلماسی بنیان گرفته است. در ویدیوکلپ‌های اسلام‌آباد آخرین تولیدات سینمایی غرب بدون سانسور به فروش می‌رسد و البته یک مرزبندی خودبخود طبقاتی پای فقرا را از این کلپ‌ها بریده است.

روزی نیست که فریاد اعتراض صاحبان صنعت فیلمسازی در پاکستان از توسعه این کلپ‌ها به گوش نرسد. خطر بسیار نزدیک است و ویدیو مثل پیچکهای خرنده، بی‌نیاز از ریشه و قلمه و نشاء، قلمرو سلطنت خویش را بیرون و درون آدمها گسترش می‌دهد. آنها از دولت

می‌خواهند که با ایجاد مواعی قانونی در برابر این کودتای خزنده، سینما را از يك ورشکستگی قریب الوقوع نجات دهد. اما چه فایده؟ ضرورت‌های دیگری هست که دولت را وامی‌دارد تا مالیات ورود ویدیو را کاهش دهد. ضرورت‌های دیگری هم هست که قیمت بلیط سینما را به دوازده روپیه می‌رساند، نزدیک به هشتاد تومان آینده روشن است.

سینماچی‌ها به جستجوی چاره برمی‌آیند. چه کنند؟ سینماها غالباً «ایرکاندیشن» ندارند و در آن هوای گرم، کسی حاضر نیست که به سینما برود مگر آنان که با سرمای درون خود می‌توانند جهنم بیرون را بی‌اثر کنند. در برابر سینماهای راولپندی، ما جز به مردان تنها برنخوریم. اعتبارات اخلاقی جامعه پاکستان نیز مزید برعلت است: در آنجا «عفت» فقط يك امر ماخوذ از شریعت نیست و اگرچه هیچ حکم قانونی مبنی بررعایت حجاب وجود ندارد، زنان لباسهای اروپایی نمی‌پوشند و در مجامع، حضوری محجوب و محدود دارند.

سینماچی‌ها چاره را در آن می‌بینند که در سر راه تماشاگران، دامهایی شیطانی بگسترند. و باز هم طعمه این دامها، «زن» است: این قربانی بزرگ تاریخ. اما این حيله آنچنان که باید کارگر نمی‌افتد: قیچی سانسورگران «نفدک» به فیلمهایی که اکران عمومی پیدا می‌کنند اجازه پرده‌داری نمی‌دهد، اما فیلمهای ویدیویی، بدون سانسور عرضه می‌شوند: اگرچه حتی يك سکناس از آنچه بربریده سینماهای پاکستان به نمایش درمی‌آید در ایران خودمان قابل نمایش نیست. «نفدک» - NAFDEC^(۳) - یعنی «مؤسسه ملی گسترش فیلم» اداره‌ای دولتی است وابسته به وزارت اطلاعات و انتشارات. آنچه توسط این اداره سانسور می‌شود صحنه‌های ملامعه، شرب خمر و عربانی است. اگرچه ریشه عمیق رقص و آواز زنان در فرهنگ شبه قاره به روایات ابوهیرره در باب حلیت غنا، قطعیتی غیرقابل انکار بخشیده است: فیلم بدون رقص و آواز که فیلم نیست!

صاحبان صنعت سینما خود را از رقابت با ویدیوکلوب‌ها عاجز می‌بینند و راه نجات خود را در روی آوردن به ابتدال هرچه بیشتر می‌دانند. آنها معتقدند که «نفدک» باید قیچی خود را غلاف کند و اگر نه مردم در جستجوی مطلوب خویش - که همان ابتدال باشد - بیش از پیش مجذوب ویدیوکلوب‌ها خواهند شد و کار صنعت سینما در پاکستان به ورشکستگی خواهد کشید.

بعد از چهل و سه سال جدایی از هندوستان مردم هنوز پیوندهای فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی خویش را با هندوستان - نه به مثابه کشوری که با پاکستان سر جنگ دارد - از یاد نبرده‌اند، آنچنان که هنوز رشته‌ای ناگسستگی از عمق قلبها، آنان را به ایران می‌بندد: به ایران و زبان فارسی. اکران عمومی فیلمهای هندی مشمول عنایات دیپلماتیک واقع شده و ممنوع است، اما



اگر فیلمهای هندی را از ویدیوکلوب‌ها جمع کنند جز چند ویدیوکلوب در اسلام‌آباد، نان دیگران بلااستثنا به آجر مبدل خواهد شد. سینماهایی هم که فیلمهای غربی را به نمایش می‌گذارند بسیار معدود هستند.

فیلمهای هندی در میان مردم فقیر مقبولیتی عجیب یافته‌اند. محبوبیت شکفت انگیز خواننده‌های هندی نیز می‌رساند که اگرچه پاکستان به استقلال از هندوستان رسیده است اما پاکستانیها هنوز به استقلال نرسیده‌اند و شاید این یکی هرگز حاصل نیاید.

«اقبال» اموخته است که آنچه بیش از همه محق است تا اجتماعی از مردم را به يك «ملت» تبدیل کند «دین مشترک» است: غلابی مشترک دیگر همچون زبان و یا تاریخ در مراتب بعد واقع شده‌اند. در پاکستان، بسیاری کسانی که مفهوم این سخن را بخوبی دریافته‌اند و اگر عبارت «دین» نیز در نزد همه مردم به يك معنای واحد بازمی‌گشت، تفرقه‌ها و تعارضات فکری نابود می‌گشت: اما اینچنین نیست. رقم نشریات مسلسلی که در پاکستان وجود دارد، اعم از روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها و فصلنامه‌ها بالغ برشش هزار عنوان است و این خود، به تنهایی خبر از تفرقه و تنوعی می‌دهد که در گرایشهای سیاسی و اعتقادی وجود دارد و این همه در کشوری است که نزدیک به شصت درصد مردم آن بی‌سواد هستند.^(۴) بسیاری از این

نشریات با تیراژهایی بسیار محدود - حتی در حد یکصد عدد - به چاپ می‌رسند. رقم کتابها را هم در حساب نیاورده‌ایم.

از جانب دیگر، این رقم شش هزار خیر از دموکراسی نیم‌بند و ناموقی می‌دهد که «خانم بوتو» با خود به ارمغان آورده بود. تعداد نشریات در زمان ایشان تقریباً شش برابر شده است، آن هم در کشوری که هنوز «روشنفکر یا انتلکوتول» بدان مفهوم و یا هویتی که در غرب و غالب کشورهای غربزده دارد به وجود نیامده است «روشنفکر» بشری است ایدئولوژیست و دیالکتیسین که در وجود او «منطق علم» جانشین «شریعت» گشته است و بنابراین، اگر روشنفکری او حقیقت داشته باشد، سرانجام کارش به «لانیسم» منتهی می‌گردد. نام انتلکوتول را نیز بدان سبب برای او برگزیدند که منطق علم امروز در آغاز اینچنین به نظر می‌رسد که با روشنی و در کمال سادگی از عهده تبیین امور جهان برمی‌آید. در پاکستان هنوز «روشنفکر» به مثابه يك «گروه اجتماعی» به وجود نیامده است. در آنجا پیوند بین شریعت و سیاست آن همه عمیق است که هم «خانم بوتو» و هم مخالف او «نواز شریف» بناچار چهره خود را در پس نقابی از اسلام پنهان داشته‌اند و شعار «اتحاد فرق مسلمین» می‌دهند تا از مقبولیت اجتماعی خویش محافظت کنند.

در پاکستان مدرنترین نقاشها هنوز طبیعت‌گرا هستند و مدرنترین نویسندگان کتابهایی به شیوه

«حسینقلی مستعان» می‌نویسند. دانشگاهها و کالجهای بسیاری در آنجا وجود دارد. اما هنوز در کنار مطبهای معدود پزشکان امروزی، مطبهای متعدّد دیگری وجود دارد که در آنها طب یونان باستان زنده است: آنها اخلاف پزشکانی چون حکیم ملک حاکم‌الدین هستند که طیب شاهای ایالات جامو و کشمیر و حیدرآباد بوده است، و هنوز عوام‌الناس بدینان بیشتر از پزشکان امروزی اعتقاد دارند و شاهد این مدعا شفاخانه‌ها و دواخانه‌های سنتی بسیاری است که در سراسر پاکستان وجود دارد. روشنفکری در میان این مردم روستایی متعصبی که هنوز به اخلاط چهارگانه و سردی و گرمی و رطوبت غذاها معتقدند و قولنج را چون بادی می‌بینند که در تنها می‌افتد، به این زودبیاها نمی‌گیرد.

وقتی گروه اجتماعی روشنفکر تشکیل نشده باشد، سینما نیز با روشنفکری بیگانه خواهد بود. و اینچنین اگرچه مردم از شرّ فیلمهایی چون «هامون» و «مشق شب» و «نار و نی» درامان خواهند بود، اما فیلم خوبی هم ساخته نخواهد شد. روشنفکری مرحله‌ای لازم است که باید از آن عبور کرد. نسل قدیم هنرمندان ایران، روشنفکری را غایت‌القصوایی گرفته‌اند و در آن مامن گزیده‌اند و از این روی کارشان بدینجا کشیده است که می‌بینیم. باید روشنفکری را پشت سر نهاد تا از حیلله‌گیریهای آن رست. اگر ما بلوای مشروطیت را پشت سر نمی‌نهادیم و در جنگ بین مشروطه و مشروعه وارد نمی‌شدیم و حیلله‌بازی‌های فراماسونرها و حزب توده را نمی‌دیدیم و فریب ناسیونالیست‌ها را نمی‌خوریدیم. کجا می‌توانستیم به این تفکر ناب سیاسی دست یابیم؟ هنوز خیلی مانده است تا پاکستان یای در این «هفت خان» بگذارد و اگرچه باید متوقع بود که هراقمی برای خویش راهی متمایز از دیگران به سوی حقیقت داشته باشد. اما از آنجا که شیطان این عصر خلقت نیز، همان ابلیس‌الاسالسه است که خود را بدین صورت موجه اراسته، بلاشک پاکستان نیز باید این دوران را از سر بگذراند. منتها به شیوه‌ای خاص خویش. هنوز در سینمای پاکستان حتی یک نمونه فیلم روشنفکری تولید نشده است. هنوز هیچ شاعری جیح بنفش نکشیده است. هنوز هیچ نویسنده‌ای تبدیل به «بوف کور» نشده است. هنوز هیچ هنرپیشه‌ای «گاو» نشده است. در پاکستان فیلمها دو ماهه آماده اکران می‌شوند. سناریست کمتر از یک ماه و آن هم در وسعت ۴۵ صفحه! فیلمنامه‌ای را می‌نویسد و به فروش می‌رساند و استودیوهای تولید فیلم نیز برای تبدیل این سناریو به سه ساعت فیلم از کلوسکارها و رقاصه‌های بسیار دعوت به عمل می‌آورند تا در تکمیل این شوربای تند و پر از ادویه پاکستانی شرکت کنند. برای آمدن رقاصه‌ها نیز لازم نیست که حتما آرتیسته به کاباره بروند تا رقص، محملی دراماتیک پیدا کند. در

فیلمهای پاکستان رقصیدن و آواز خواندن به هیچ محملی نیاز ندارد: در پشت هر دربی یا دیواری، درختی یا گلبوته‌ای رقاصه‌ای کوتاه و خپله موجود است که هر وقت تهیه‌کننده اراده کند می‌پرد وسط پرده و مردم را از خستگی درمی‌آورد. هنرپیشه‌ها هم آن قدر ادای کتک‌کاری و خشونت و خونریزی درمی‌آورند که جان تماشاچی بالا بیاید. به هنرپیشه مرد می‌گویند «اداکار» و به زنهای هنرپیشه می‌گویند «اداکاره» و این الفاظ خودبخود حکایت از سادگی پاکستانیها دارد و بعد تاریخی آنها از روشنفکری و روشنفکر‌بازی. دستمزد اداکارهای معروف و نقش اول هم در مقایسه با سایر درآمدها بسیار گزاف است: از سیصد هزار روپیه برای هنرپیشه‌های معروف و نقش اول تا دو هزار روپیه برای سیاهی لشگرها. فروش حاصل از فیلمها نیز با وجود بحرانی که سینما با آن مواجه است شگفت‌آور است: حداقل پنجاه میلیون روپیه اکران اول فیلمها حداقل سه ماه طول می‌کشد و کثرت تعداد سینماها این امکان را به وجود می‌آورد که یک فیلم به طور همزمان در شهرها و حتی در روستاها به نمایش درآید. دستمزد کلوسکارها بیش از پنج هزار روپیه. دستمزد رقاصه‌ها از هزار تا پنج هزار روپیه. دستمزد سناریست از چهل هزار تا صد و پنجاه هزار روپیه و قس علی هذا.

بیشتر هنرپیشگان و خوانندگان سینمای پاکستان از شیعیان هستند تا آنجا که در بعضی از استودیوهای فیلمسازی مراسم عزاداری محرم برپا می‌شود. هنرپیشه‌ها سراپا سیاهپوش می‌گردند و خرج می‌دهند از خانه بعضیهاتشان «شبهه ذوالجنح» بیرون آورده می‌شود! اسبی سفید را مثل از ذوالجنح می‌گیرند و آرایش می‌کنند و کفن می‌پوشانند و خانه به خانه می‌برند و در خیابانها می‌گردانند و مردم بدان تبرک می‌جویند. شیعیان حیات و تشخص خویش را در عزاداری محرم می‌جویند و همان که گفتیم، پاکستان بی آنکه مراحل طبیعی غربی شدن را طی کند، لوازم و تبعات آن را پذیرفته است. وقتی اسلام با دموکراسی و سنت با تجدد جمع شود اداکارهای که کوس رسوایی اش زمین و زمان را برداشته است عزاداری محرم به راه می‌اندازد و شبهه ذوالجنح بیرون می‌آورد. و اگر از اهل تسنن باشد، شبهای جمعه به زیارت «داتا گنج‌بخش» می‌رود و نذر و نیاز می‌کند و نماز مستجابی می‌خواند.^(۱)

بسیار شگفت‌آور است. در پاکستان، در فقیرترین و قدیمی‌ترین محله‌های راولپندی، ناگهان دکانی را می‌بینی مثل دکانهای دیگر که روی آن نوشته است «قریشی ویدئو کم. . . کم» همان GAME است. جلوتر که می‌روی، می‌بینی در یک دکان کوچک بیست سی کودک فقیر و کثیف و پارمپوش در مقابل تلویزیونهای کوچکی ایستاده‌اند و آثاری بازی می‌کنند. ناگهان جوانی سر می‌رسد سوار دوچرخه و باعجله نگاه می‌دارد

و پیاده می‌شود و می‌دود به درون دکان و چند لحظه بعد خارج می‌شود در حالی که یک کودک شش هفت ساله را از گوش چپ گرفته و به دنبال خویش می‌کشد. کودک کتک مفضلی می‌خورد و به گریه می‌افتد. برادر بزرگتر بار دیگر سوار دوچرخه می‌شود و بازمی‌گردد و کوچکترک دوباره به درون دکان می‌چید. بعد که پرس و جو می‌کنیم درمی‌یابیم که ترس و نگرانی برادر بزرگتر از آن نیست که ناگهان در هنگام بازی آثاری دو گوش الاغ مانند برسر برادرش برود، بلکه غم او، غم آن چهار پنج روپیه‌ای است که برادرش هرروز در شکم این آثاری می‌ریزد.

چند خیابان آن طرفتر می‌بینی در بالکن یک خانه، روی پشت بام مغازه پایین چند نفر نشسته‌اند و یا روی تخت لم داده‌اند و بالای سرشان تابلوی بزرگی نصب شده است با تصویر یک خواننده غربی که گیتاری برقی در بغل دارد. کنار تابلو نوشته است «ظفر آرت سرکل، بابو پورجسین بیند»^(۲) که یعنی: «گروه هنری ظفر، باند بابو پورجسین»، یک گروه موسیقی لاله‌زاری که در جشنها و عروسیها می‌نوازند و می‌خوانند. سراسر آن خیابان بیشتر بالاخانه‌ها در اجاره گروههایی اینچنین است و نشانه آنها شیپورها و یا ترومپت‌هایی است که به پنجره‌ها بسته‌اند.

خرج تبلیغات فیلم در مقایسه با هزینه تولید فیلم اگر چهار میلیون روپیه باشد، به یک میلیون روپیه می‌رسد. پوسترهایی بسیار بزرگ که گاه به هشت متر طول در سه متر عرض می‌رسد نقاشی می‌کنند و بر سر در سینماها و یا در چشم‌انداز خیابانها نصب می‌کنند. برای تبلیغ فیلمها حتی از کاریها و درشکه‌ها و ریکشاهها نیز استفاده می‌شود. «ریکشا» موتور سه چرخه‌ای است که در پاکستان قسمتی از وظیفه تاکسیها را برعهده دارد. تابلوی اعلان بزرگی پشت یک درشکه می‌بندند و مردی را وامی‌دارند که درون درشکه بنشیند و طبل بزند و در خیابانها بگردد.

«لاهور» پایتخت فرهنگی پاکستان است و مرکز صنایع فیلمسازی. در «لاهور» بیش از پنجاه سینما وجود دارد و پنج استودیوی بزرگ فیلمسازی با تجهیزات مدرس و متعلق به عهد بوق:

- «ایورنیو استودیوز» که مالک اصلی اش مرحوم «آغاچ گل» بوده است و حالا به پسرانش «سجادگل و شهزادگل» رسیده. و این «گل»ها چه گلهایی که به سر پاکستان زده‌اند! مقاله‌های «اینترنشنال فیلم گاید» را نیز «ایجازگل» می‌نویسد که مدیریت مؤسسه «فدک» هم با اوست. سال گذشته شصت و پنج فیلم از مجموع نود و چند فیلمی که در پاکستان تولید می‌شود در این استودیو تهیه شده است. با عنایت به نظام اقتصادی پاکستان که از یک جانب متکی برخوانین است و از جانبی دیگر متکی برسررمایه‌داری، می‌توان حدس زد که قلمرو اجتماعی این «اخوان گل»^(۳) تا کجاست. دولت

علی‌الظاهر نه تنها مستقلاً اقدام به تولید فیلم نمی‌کند بلکه نقش تعیین‌کننده‌ای هم در تولید و بخش فیلمهای سینمایی ندارد، مگر همان گرفتن مالیات و اعمال سانسور. حال آنکه بزرگترین سینماداران و تهیه‌کنندگان فیلم و صاحبان استودیوهای عظیم یا رسماً از مقامات دولتی هستند و یا غیررسمی به آنها وابسته‌اند. در نظامی همچون پاکستان که از آغاز با اعتقاد به دموکراسی به وجود آمده است سیاست نیز نمی‌تواند خود را از اقتصاد مبرا نگاه دارد. تنها عامل قدرتمند دیگری که سیاست را از غلطیدن و استحاله در معاملات و مناسبات اقتصاد سرمایه‌داری بلزمی دارد «شریعت» است.

«شاه نور استودیوز» که متعلق است به یکی از شیعیان موسوم به سید شوکت حسین رضوی.
 «باری استودیوز» که متعلق است به فردی موسوم به «باری» که از اهل تسنن است. این استودیو اگرچه از لحاظ تجهیزات ضعیفتر است از آن دو استودیوی گردن کلفت مذکور، اما از آنجا که خود را وقف تولید فیلمهای پنجابی کرده است نانش در روغن است. و دو استودیوی دیگر...

وحدت سیاسی یا ملی پاکستان متکی بر وحدت و اشتراک زبان در ایالات و مناطق مختلف نیست. ضرورت ابداع زبانی ساختگی و بدون تاریخ چون «اردو» در همین جاست: مشکلات ناشی از تعدد زبان در ایالات و مناطق مختلف پاکستان. پنجابها به زبان پنجابی تکلم می‌کنند. سندها به زبان سندی، پشتوها به زبان پشتو و قس علی هذا. قرار بوده است که «اردو» زبان مشترک مردم پاکستان باشد اما موانع بسیاری در راه تحقق این مطلوب وجود دارد: موانعی که گاه مقابله‌ناپذیر می‌نماید. کتابهای آموزشی مدارس به زبان اردو است اما زبان دیوانی و دانشگاهی انگلیسی است و این همه در کشوری است که هشتاد درصد، روستا‌نشین دارد و بیش از شصت درصد بی‌سواد. و تا این معضل که بی‌سوادی است از بین نرود امکان آنکه همه مردم زبان «اردو» را بیاموزند وجود ندارد.

غرض آنکه سینما نمی‌تواند به این تعدد السنه بی‌اعتنا باشد چرا که بر مردم و علی‌الخصوص بر شهرستانها و روستایها متکی است. مصداق مطلق سینمای «آبگوشتی» در پاکستان فیلمهایی است که به زبان پنجابی ساخته می‌شود. هرچند که در پاکستان به آبگوشت می‌گویند شورا، شوربای پاکستانی بسیار تند و پرادویه است: فیلمهایشان هم سراسر زرد و خوردهای خشونت‌آمیز، کشت و کشتارهای جنون‌آمیز، دخترربایی، رقص و آواز، عشقهای هندی و مسابقات اتومبیل‌رانی. در سال ۱۹۸۵ از نود و یک فیلم ساخته شده سی و نه فیلم به زبان پنجابی بوده است، بیست و هفت فیلم به زبان پشتو، بیست و دو فیلم به زبان اردو و سه فیلم به زبان سندی. (۱۲)

● در پاکستان، خلاف ایران، سینما از لحاظ اقتصادی کاملاً بر بخش خصوصی اتکاء دارد و فیلمسازی صرفاً دارای چهره‌ای تجارتي است. بنابراین، توسعه روزافزون شبکه ویدیو برای سینمای پاکستان خطری است بسیار جدی و قریب الوقوع. سینمای پاکستان هنوز با این بحران مواجهه نیافته و فقط ابرهای سیاه و مهاجم این طوفان را در افقی نه چندان دور تشخیص داده است.

تلویزیون در پاکستان فونکسیون کاملاً منفک از سینما و شبکه ویدیو یافته است و لاجرم خود را در همین محدوده خاص حفظ کرده و قصد رقابت با هیچ کدام از این دو را ندارد. در آنجا تلویزیون عموماً سیمایی متناسب با یک جمهوری اسلامی حنفی دارد و در مناسبتهای خاص، با عنایت به ترکیب خاص مذاهب در پاکستان، ممکن است که برای ساعتی معدود خود را به یک فضای خالص شیعی نیز تسلیم کند. نظیر آنچه در تاسوعا و عاشورا رخ می‌دهد. و در سایر اوقات می‌کوشد که از کنار نقاط اختلاف میان مذاهب چهارگانه عبور کند. در آنجا نیز تلویزیون دو کانال، یکی سراسری و دیگری آموزشی بیش ندارد. کانال سراسری نیز فقط عصرها از ساعت پنج بعد از ظهر تا نیمه شب برنامه دارد.

سینما در جستجوی راهی است که خود را از آن مواجهه قریب الوقوع دور نگاه دارد. حکومت پاکستان برطبق قانون موظف است که برصراط «شرع» بماند، اما آنها از «شریعت» تفسیر دیگری دارند که چه بسا بتواند محیطی آماده‌تر برای رشد لیبرالیسم ایجاد کند. فیلمسازان راه نجات را در توسعه ابتدال یافته‌اند و البته این ابتدال ناگزیر است که مفهوم و حدود خود را در همان وسعتی بیابد که لیبرالیسم در سایه شرع انور یافته است. سینما ناچار است که پیچ‌کوار برضعفهای مذهبی حکومت پاکستان و نقاط کور قانون این کشور بچسبد و خود را بالا بکشد. و باید اذعان داشت که تاکنون زیرکی شگفت‌انگیز خود را در شناخت آن ضعفها و نقاط کور بخوبی اثبات کرده است.

یکی از این ترندها تولید محصولات مشترک با کشورهای است که مدعی دوستی با پاکستان هستند: نپال، بنگلادش، سریلانکا، بانکوک، انگلستان و مصر. نگاه بسیاری از محدودیتها و قیود اداره سانسور تحت عناوین دیپلماتیک دوستی دو کشور و تبادلات فرهنگی از بین خواهد رفت. فستیوال فیلمهای خارجی می‌تواند محملی موخه برای یافتن دوستانی از این قبیل باشد. «مؤسسه نقد» اگرچه نمی‌تواند قیچی سانسور را غلاف کند اما می‌تواند دست سینمای پاکستان را به میمنت و مبارکی در دست سینمای کشورهایی چون کره جنوبی، یوگسلاوی، چین، لهستان و فرانسه بگذارد.

اما از ایران چیزی نمی‌ماسد و آنها هم

دریافته‌اند. می‌گویند در جلسه‌ای با حضور آقایان «بناء الله خان» مدیر مسئول امور سینمایی لاهور، آقای «محمود اختر» یکی از بزرگترین تولیدکنندگان و گردانندگان سینمای پاکستان و آقای «سجادگل» که جوانی است تحصیلکرده و باتجربه و صاحب بزرگترین استودیوی فیلمسازی در پاکستان، دو فیلم دوبله شده به زبان اردو: «عقابها» و «پایگاه جهنمی» به نمایش درآمد. آنچه مورد تحسین آقایان قرار گرفت قدرت تکنیکی سینمای ایران بود و کیفیت ستایش‌انگیز دوبله فیلمها. و آنچه تأسف آقایان را برانگیخت این بود: فقدان رقص و آواز! با این همه، در فستیوال فیلمهای ایرانی در پاکستان این پنج فیلم به نمایش درآمد: «ناخدا خورشید»، «طائل»، «رنجیرهای ابریشمی»، «مردی که زیاد می‌دانست» و «اجارمنشینها».

باید دعا کنیم که در فستیوال بعدی سر و کلاه «هامون»، «مشق شب»، «نار و نی»، «مادر» و... پیدا نشود.

پاورقی‌ها

1. REGISTERED NUMBER, S.R. 5q
2. B.S.C. (HONORS) PART ONE, COMPUTER SCIENCE, SAND UNN.
۳. آیه مبارکه ۲۵ از سوره «بقره» و آیه مبارکه ۱۹ از سوره «اعراف». خطاب خداوند با آدم و حوا که بدین شجره نزدیک نشوید و اگر نه از ستمکاران خواهید شد.
۴. «چوک» همان «سوق» است.
۵. هنرپیشه‌های زن فیلمهای هندی.
۶. «گلکاره» به زبان اردو یعنی خواننده زن.
7. NATIONAL FILM DEVELOPMENT CORPORATION
۸. ۲۷ درصد از مردها و ۱۲/۳ درصد از زنها سواد دارند.
۹. «داتا گنج‌بخش» همان «علی عثمان هجویری» صاحب «کشف‌المحجوب» است که به پاکستان هجرت کرده و در لاهور به رحمت ایزدی پیوسته است. عوامل الناس در پاکستان سخت به او معتقدند و زیارت آرامگاهش را بر خود فرض کرده‌اند.
10. ZAFAR ART CIRCLE, BABU+ PUR HOSEIN BAND
11. GUL BROTHERS

۱۲. مأخذ: INTERNATIONAL FILM GUIDE 1987